

راستی تا حالا فکر کرده ایم که زندگی به چه چیزی می‌ارزد؟ یک روز دوستی از من پرسید: "چه کار می‌کنی؟" گفتم: "زندگی". گفت: "زندگی می‌کنی؟ یعنی چه کار می‌کنی؟" جوابش دادم: قدری باخودم هستم، برای خودم وقت می‌گذارم، برای دلم کار می‌کنم و خلاصه اینکه آدم خودم هستم. مقداری هم با دیگران زندگی می‌کنم، کارشان را راه می‌اندازم و گاهی گپ و گفت خودمانی و از همه مهم‌تر برای خانواده‌ام وقت می‌گذارم. بخشی را هم می‌گذارم برای تفریح و تفرج، مسافرت، دیدن طبیعت، یعنی با طبیعتی که در آن زندگی می‌کنم هم رابطه‌ای دارم. البته ناگفته نماند مقداری از وقتم را هم با خدایم سپری می‌کنم؛ عبادتی، راز و نیازی، به حدی که نشان دهم خدا هم در زندگی‌ام حضور دارد و به او نشان دهم که یایغی نیست!

دوستم گفت: "راست گفتی، داری زندگی می‌کنی، واقعاً هم زندگی همین هاست. ولی من از حرف‌هایت یک چیز دیگر هم فهمیدم؛ گویا انسان با ارتباط زندگی می‌کند و با ارتباط زنده است". گفتم: بله، درست فهمیدی، زندگی یعنی ارتباط، و ارتباط، سرجمع زندگی است. البته ارتباط آخر زندگی نیست. مهم‌تر از ارتباط هم داریم. انسان با هر ارتباطی زندگی نمی‌کند و نمی‌تواند زندگی کند و نباید هم زندگی کند. آثار و پیامدهای ارتباط گاهی از خود ارتباط مهم‌تر است و ما بر اساس آن‌ها باید نقشه زندگی را ترسیم کنیم. دوستم مشتاق شد در این باره بیشتر توضیح بدهم، گفتم: ارتباط‌های چهارگانه‌ای که از آن سخن گفتم یعنی ارتباط با طبیعت، با خود، با دیگران و با خداوند، مهم آن است که ببینیم در چه نوع ارتباطی واقع شده ایم، مثبت یا منفی؟ مثلاً درباره طبیعت، می‌توانیم آن را بسازیم یا لوده و تخریب کنیم؛ می‌توانیم شاخه سبزی از درختان اطرافمان را بشکنیم یا نهالی به ساخت زمین هدیه بدهیم. اگر ما به طبیعت خسارت وارد کرده باشیم باید از خود ببرسیم، چه چیزی خسارت دیده و چه کسی

ضرر کرده است؟ آیا فقط به طبیعت خسارت وارد شده یا خود ما هم ضرر کرده‌ایم؟ آیا این طبیعت، متقابلاً به ما آسیب نمی‌رساند؟ طبیعتی که ما خرابش کرده‌ایم، چطور می‌تواند برای ما خوب باشد و روی خوش و خوبش را به ما نشان بدهد؟

در ارتباط با خودمان نیز همین گونه است، گاهی بد می‌خواهیم، بد می‌خوریم، بد فکر می‌کنیم، بد تصمیم می‌گیریم. اینها نمونه بد زیستن و ارتباط بد با خویشتن است. در ارتباط با دیگران هم داستان همین است. می‌شود به دوستان و اطرافیان دروغ گفت، در حقشان خیانت کرد، آبرویشان را مفت فروخت، به آن‌ها کلک زد و یا با کلمات زشت شکنجه‌شان داد.

حتی در ارتباط چهارم هم قصه از همین قرار است، اگر من به خدا بدبین باشم، به او اعتماد نکنم، در کارهایم به او توجه نکنم، خواسته‌هایم را اجابت نکنم، قول و قرارهایم با او را نادیده بگیرم یا...؛ این‌ها ارتباط بد با خدا نیست؟

اما مهم آن است که بدانیم این دو جور ارتباط (مثبت و منفی) برای ما حتماً دو جور پیامد دارد. یک جا آسیب می‌زنیم و آسیب می‌بینیم؛ یعنی ارمغان ارتباط و حاصل جمع ارتباط، خسارت، فساد و بیماری است برای همه؛ یک جا هم سرجمع ارتباط، شادی، نشاط و سلامت است. عقل، وجدان و دین به ما می‌گوید برویم به سمت ارتباطی که حاصل جمعش سلامت و آسایش است. و این کلامی است که پیام آور رحمت و سلامت -که سلام خدا بر او باد- فرموده است: "هیچ زندگی‌ای گواراتر از سلامت نیست" اصلاً زندگی بدون ارتباط سلامت آفرین نه زندگی است و نه ارتباط... پس حاصل جمع زندگی سلامت است و زندگی به سلامت می‌ارزد. پس بیاییم با آفریدن ارتباط سالم، این بالاترین نعمت دنیا یعنی "سلامت" را پاس داریم و به شکرانه آن برای همه کس و همه چیز خوب باشیم. سالم و سرافراز باشید.